



دردم:

تفکر، نظم، پیگیری و کار برای رضای خدا، سرانجام محبوبه را در عنوان جوانی و در روزهای پر تب و تاب انقلاب به نتایجی رساند که دیگران سال ها بعد و در دوران آرامش و پس از کسب تجارب بی شمار بدان دست یافتند و این از شگفتی های حیات کوتاه، اما پربار اوست که در این گفت و گو بدان پرداخته شده است.

« شهید محبوبه دانش در قامت یک دوست »
در گفت و شنود شاهد یاران با متصوره مرشدزاده

کارهایش مبنای خدایی داشت...

شویم و خودمان را بسازیم، بعد به سراغ علم برویم و مطالعه کنیم. با چنین تفکر عمیقی اگر می ماند چقدر مشرکتر می توانست باشد.

نمی دانم، خداوند به این بندگانش عنایت خاصی هم دارد. به هر حال این اوست که می داند سرنوشت انسان چه می شود.

تأثیر این دوستی در زندگی شما چه بود؟

حالت پویایی و فعالیت او خیلی تأثیر گذار بود. هر وقت در جایی یا جلسه ای در کنارش بودم، تا مدت ها این احساس در درونم بود که باید بیشتر مطالعه کنم و بدوم تا به او برسم. وجودش به همه این حس را می داد که عقب افتاده اند و باید خودشان را برسانند. خیلی فعال و خستگی ناپذیر بود. این ویژگی خستگی ناپذیر بودنش برای خود من خیلی جالب بود و هر وقت با او می نشستیم، بعدش سعی می کردم بروم و یک کاری بکنم.

خبر شهادت او را چگونه به شما دادند؟

نمی دانم چهلم یا سالگرد پدرم در اصفهان بود و من به آنجا رفته بودم و نتوانستم در تظاهرات ۱۷ شهریور شرکت کنم. گمانم الهه مجردی بود که به من زنگ زد و این خبر را داد.

اولین حسی که داشتید چه بود؟

خیلی دریغم آمد. به تازگی کتاب نهاد آرام جهان را خوانده و شاید ده درصد آن را فهمیده بودم. وقتی به من زنگ زدند و خبر شهادت محبوبه را دادند، یکمرتبه احساس کردم محبوبه میوه ای بود که رسید و افتاد. همه ناراحت بودیم و تا مدت ها گریه می کردیم، ولی از طرفی حسم این بود که وقتش بود که برود. ماجراهایی که بعد پیش آمد، مرا متقاعد کرد که خدا خیلی دوستش داشت که او را برد.

زنگ زنگ

او به این نتیجه رسیده بود که ما به شدت دچار عمل زدگی شده ایم و باید روی اعمالی که انجام می دهیم، فکر کنیم و ببینیم که این کارها اول روی خودمان و بعد روی جامعه مان چه تأثیری دارند. الان که فکر می کنیم می بینیم واقعاً در آن شرایط سیاسی و اجتماعی و در سن نوجوانی، رسیدن به این پختگی، شگفت آور بود.

آیا جریانی که محبوبه نماد آن بود، به درستی معرفی شد؟
اوایل خیلی مطرح می شد و روی هم نسل هایش تأثیر می گذاشت. مثلاً یادم هست که خانم آیت الهی زبست شناسی می خواند و بعد از شهادت محبوبه، آن رشته را رها کرد و دنبال درس حوزوی رفت و انصافاً خیلی هم خوب از پس کار برآمد. ایشان آخرین کسی بود که صبح روز ۱۷ شهریور او را دیده بود. ظاهراً بعد از شهادت محبوبه قرآن را باز می کند و آیه ۱۰۸ سوره هود می آید و ایشان به شدت تحت تأثیر قرار می گیرد. تا مدت ها پس از شهادت محبوبه خیلی بی تابی می کرد. قطعاً دیگران هم تأثیر داشته، ولی این مورد را خود من مشاهده کردم. ■

کند که به آن حقیقت برسند. به چه نتیجه ای رسیده بود؟

او به این نتیجه رسیده بود که ما به شدت دچار عمل زدگی شده ایم و باید روی اعمالی که انجام می دهیم، فکر کنیم و ببینیم که این کارها اول روی خودمان و بعد روی جامعه مان چه تأثیری دارند. الان که فکر می کنیم می بینیم واقعاً در آن شرایط سیاسی و اجتماعی و در سن نوجوانی، رسیدن به این پختگی، شگفت آور بود. هیچ ابلاغه را هم با دقت و مکرر می خواند و از خلال حرف هایش متوجه می شد که به این نتیجه رسیده بود که ما باید ببینیم کارهایی را که می کنیم چقدر در رشد ما تأثیر دارند و ما را به کمال نزدیک می سازند. همه کارهایش مبنای دینی داشتند. الان که پس از سی سال به این دیدگاه نگاه می کنیم، می بینیم این شیوه فکر چقدر صحیح است، ولی اگر کسی این دیدگاه را قبول نداشت و با او مخالفت می کرد، چه واکنشی نشان می داد؟ عصبانی می شد؟

عصبانی که نمی شد، ولی نهایت سعی خودش را می کرد که طرف مقابل را متقاعد کند. او به این نتیجه رسیده بود که هر کاری را که به عنوان مبارزه انجام می دهیم، نوعی عبادت است. زمان زیادی هم از رسیدن به این نتیجه نگذشته بود که به شهادت رسید. استاد شهید مطهری و بسیاری دیگر از نظریه پردازان انقلاب هم، انسان ها را به این شیوه از تفکر تشویق می کردند. آیا تحت تأثیر استاد نبود؟

آن موقع با خواندن همان مقاله هایی بود که به نام ع - ص درمی آمدند. ما با واسطه با افکار شهید مطهری آشنا می شدیم، چون کتاب هایشان که زیاد چاپ نمی شدند. به هر حال یادم هست که محبوبه حتی مطالعه را هم برای مدتی کنار گذاشت و به تفکر درباره این موضوع پرداخت که چگونه عمل کنیم که هر حرکتیمان در جهت رضای خدا باشد. احساسم این است که محبوبه این قابلیت را داشت و یک شبه ده ساله را طی کرد. در یک مقطع زمانی ناگهانی این طور شد. می گفت تمام این کارهایی را که با شتاب انجام می دهیم، باید برای مدتی کنار بگذاریم و به این فکر کنیم که اساساً در کدام مسیر هستیم و چرا این کارها را می کنیم و می خواهیم به کجا برسیم. می گفت مهم ترین اصل این است که هدف را گم نکنیم و بی راهه نرویم. فکر می کنم چون خواننده و طالب بود، خداوند، مسیر و هدف را به او نشان داد.

بیشتر چه نوع سئوالاتی را می پرسید و با چه کسانی بحث می کرد؟
با خانم زهره طیب زاده خیلی بحث می کرد. آن دو بحث های خیلی خوبی با هم داشتند. خانم طیب زاده خیلی استدلالی فکر می کرد و اهل دو دوتا چهار تا بود. ایده ای که محبوبه داشت به نسبت زمان خودش پیش بود. محبوبه در مقابل منطق و استدلال صرف ایشان می گفت که از یک جایی به بعد نمی شود با استدلال پیش رفت. شعارش تزکیه قبل از تعلیم بود و همیشه به این آیه قرآن اشاره می کرد که، «یزکیهم و بعلمهم الکتاب». می گفت اگر تزکیه نشویم، افزوده شدن علم نه تنها دردی از ما دوانی کند که ابزار توجیه را به دستمان می دهد. آن مقاله ها هم بر همین اساس نوشته می شدند. خانم طیب زاده می گفت ما باید مطالعات وسیعی داشته باشیم تا برسیم، محبوبه می گفت باید اول تزکیه



کجا با محبوبه آشنا شدید؟

در مدرسه رفاه. او یک سال از من کوچک تر بود. من سوم راهنمایی بودم و او کلاس دوم بود. من ترجیح می دهم بیشتر به تأثیری که محبوبه روی من و نسل ما گذاشت اشاره هایی داشته باشم. یادم هست که بعد از نماز عید فطر که راه پیمایی شروع شد، هوا خیلی گرم بود و جلوی در بعضی از خانه ها آب گذاشته بودند و ما که خیلی تشنه می شدیم، دائماً ایستادیم که آب بخوریم. راه پیمایان هم تا مسافت زیادی، خیلی نبودند و این طور نبود که اگر ما از آنها جدا بمانیم، اشکالی نداشته باشد. محبوبه اصرار داشت که مقاومت کنیم و این قدر دنبال آب خوردن نباشیم و از راه پیمایان عقب نمانیم.

آیا جلسات مطالعاتی هم داشتید؟

بله، جلساتی بود که در آنها تفسیر قرآن کار می کردیم. ما زیر نظر خانم افسانه صدر کار می کردیم که همسرشان با شهید مطهری ارتباط داشتند. در آن جلسه قرار شد در کنار پروتوی از قرآن و تفسیر نوین، تفسیر المیزان هم بخوانیم که ما فقط درصدی از آن را متوجه می شدیم. چند جلسه که گذشت، متوجه شدیم که محبوبه چه از نظر فرهنگی و چه از نظر شیوه مبارزاتی به کلی با بقیه فرق دارد.

چه فرقی؟

محبوبه بیشتر تحت تأثیر مقالاتی بود که در مجله ای که اسمش یادم نیست و گمانم از طرف مکتب اسلام و برای نوجوان ها و جوان ها چاپ می شد. شاید اسمش تربیت بود. درست یادم نیست. نویسنده مقاله ها ع ص بود که بعدها فهمیدیم آقای علی صفایی حائری بودند. محبوبه تحت تأثیر این مقاله ها به نتیجه ای رسیده بود که به نسبت سن و سالش خیلی عجیب بود و سعی می کرد ما را هم متقاعد کند که مثل او فکر کنیم. البته این عادتش بود که وقتی به حقیقتی می رسید، سعی داشت همه را متقاعد